

خبر

بنیاد سینمایی فارابی فهرست حمایتی‌اش را در فجر اعلام کرد

● بنیاد سینمایی فارابی با مشارکت در تولید شش فیلم حاضر در سی‌وهشتمین جشنواره فیلم فجر، در این دوره از جشنواره حضور دارد. به گزارش ایسنا، به نقل از روابطعمومی بنیاد سینمایی فارابی، شش فیلم سی‌وهشتمین جشنواره فیلم فجر که در بخش‌های سودای سیمرغ و نگاه نو پذیرفته شده‌اند، با حمایت بنیاد سینمایی فارابی تولید شده‌اند.

درباره سینما و تاریخ: کیوان علی‌محمدی در همکاری تازه خود با علی‌اکبر حیدری، فیلم «سینما شهر قصه» را به سودای سیمرغ رسانده است. «داود: سینما اونجوری نیست که شما فکر می‌کنید. شما هیچ‌وقت نرفتید سینما، شما از سینما فقط برای خدوتون به چیز سیاه‌کنیف ساختید. برای به بار هم شده، برید سینما و فیلم خوب ببینید. ببینید که دنیاتون چقدر عوض می‌شه، آقا اردشیر؛ من به فکر دنیام نیستم، به فکر آخرتم!» این خلاصه داستان فیلم «سینما شهر قصه» است؛ فیلمی مفرح در ژانر کمدی که هم‌زمان در یک داستان عاشقانه، علاقه و عشق آدم‌ها به سینما را نیز می‌بینیم. از بازیگران این فیلم می‌توان به حامد کمیلی، آناهیتا درگاهی، بابک کریمی، فرخ نعمتی، سیاوش مفیدی، رویا میرعلمی، حمیدرضا پگاه، علی‌اوجی، افشین هاشمی، هدیه تهرانی و مرحوم جمشید مشایخی اشاره کرد. این فیلم به تهیه‌کنندگی علی‌اکبر حیدری، کیوان علی‌محمدی و محمدرضا مصباح و با مشارکت بنیاد سینمایی فارابی تهیه شده است.

یک فیلم اجتماعی: فیلم «مغز استخوان» دومین اثر حمیدرضا قربانی در مقام کارگردان است. نویسنده این فیلم علی‌زرنگار بوده و تهیه‌کنندگی‌اش بر عهده حسین پورمحمدی است. این فیلم با موضوعی اجتماعی، در سی‌وهشتمین دوره جشنواره فیلم فجر حضور دارد و از بازیگران این فیلم می‌توان به بابک حمیدیان، جواد عزتی، بهروز شعبویی، پریانا ایزدیار و نوید پورفرح اشاره کرد. «مغز استخوان» نیز با مشارکت بنیاد سینمایی فارابی تهیه شده است.

امید در زن‌گاه نامیدی: انکیزه و امیددادن به بیساران، آن‌هم در شرایطی که آمدی برای زنده‌ماندنشان وجود ندارد، حسی انسان‌دوستانه و شریف است. سارا پرستار ۳۵ساله و مجربی است که در فیلم «ابر بارانش گرفته»، چنین شخصیتی را دارد. فیلم‌نامه این فیلم را مجید بزرگ و آرمان خونساریان نوشته‌اند و تهیه‌کنندگی‌اش را برزگر محمدراه است. این فیلم با حمایت بنیاد سینمایی فارابی تولید شده است. نازنین احمدی، مزدک میرعبادینی، علی‌ثانی‌فر و ارشیا نیک‌بین بازیگران اصلی فیلم هستند.

روایتی از نسل ۷۰: «روایتی دو نسل می‌تواند حادثه یافرنبد؛ در «پدران» حادثه‌ای دو نسل را رودرویی یکدیگر قرار می‌دهد؛ این گفته‌های سالم صلواتی کارگردان فیلم «پدران» است. محمدرضا گوهری فیلم‌نامه «پدران» را به نگارش درآورده و شهرام مسلخی تهیه‌کننده این فیلم است. سالم صلواتی از فیلم‌سازان کردستانی است که با فیلم «مستان آخر»، جوایز متعددی را در جشنواره‌های بین‌المللی از آن خود کرد. علیرضا ثانی‌فر، هدایت هاشمی، گلاره عباسی، محمدرضا ناصر، کیوان پرهر، مه‌مدخت مولایی، نوید لاقی، سارینا ترقی، یوسف یزدانی، مرتضی خاتجانی، شیدا مؤبد، سعید پورشعبانی، سعید باغبان و طالب عبداللهی از بازیگران این فیلم هستند. «پدران» با مشارکت بنیاد سینمایی فارابی تولید شده است.

مادن یا سرفتن؟ «من می‌ترسم» به کارگردانی، نویسندگی و تهیه‌کنندگی بهنام بهزادی با بازی بازیگرانی مانند الناز شاگردوست، امیر جعفری، ستاره پسیانی، مهران احمدی، پیام یزدانی، مجید جعفری، یگانه رفتاری و پوریا رحیمی‌سام در بخش سودای سیمرغ سی‌وهشتمین دوره جشنواره فیلم فجر حضور دارد. در خلاصه داستان فیلم «من می‌ترسم»، چهارمین فیلم بلند سینمایی بهنام بهزادی، آمده است: «دیدش اینه من وسط کلی شکام که می‌خوام برم یا نه... ولی بدترش اینه که صد برابرش مطمئن نمی‌تونم بمونم». «من می‌ترسم» با مشارکت بنیاد سینمایی فارابی تولید شده است.

عاشقانه‌ای در دل یک روایت خاص: یسار دیگر برادران محمودی عاشقانه‌ای تازه را روایت کردند؛ قصه چند جوان مهاجر افغان که قصد رفتن به اروپا را دارند. «مرن در آب مطهر» فیلمی به کارگردانی و نویسندگی نوید محمودی و تهیه‌کنندگی جمشید محمودی در بخش سودای سیمرغ سی‌وهشتمین دوره جشنواره فیلم فجر حضور دارد. علی‌شادمان، ندا جبرائیلی، متین حیدرانی، صدف عسگری، سوکل خلیق، علی‌رضا آرا، امیررضا رنجبران، خیام وفار، پیمان مقدمی، مهتاب جعفری، فرید اسحاقی، فاطمه شکر، محیا رضایی، فاطمه میرزایی و علی‌رضا مهران بازیگران این فیلم سینمایی هستند. در خلاصه داستان فیلم آمده است: «هر بلایی که سر عشق می‌آید از دربه‌دری است! رونا؛ حامد از دریا می‌ترسی‌ای، از هر چی بترسی بلای جونت میشه؟ حامد، نمی‌ترسم».

«مرن در آب مطهر» نیز با مشارکت بنیاد سینمایی فارابی روانه فجر ۲۸ شده است.

بهناز شیربانی: «ابر بارانش گرفته» تازه‌ترین تجربه مجید بزرگراست؛ فیلمی که به سباق آثار بزرگ، تنهایی آدم‌ها در آن پررنگ‌تر است و این بار با شمایل زنی روبه‌رو می‌شویم که درک فضای ذهنی‌اش برای مخاطب چالش‌برانگیز است و به بیسان دیگر، این بار از منظری دیگر با مرگ روبه‌رو می‌شویم. به نظر بزرگ، ساخت فیلمی درباره مرگ، امید، ایمان و معجزه چالشی بزرگ برای او محسوب می‌شده و طبق بازخورد مثبت مخاطبان این فیلم سینمایی در روزهای برگزاری جشنواره فیلم فجر، می‌توان به موفقیت فیلم امیدوار بود. گفت‌وگوی ما با مجید بزرگر درباره فیلم «یک شهروند کاملا معمولی» آغاز شد؛ فیلمی که همچنان اجازه نمایش ندارد و شاید بسیاری از این موضوع خبر نداشته باشند. در ادامه به تازه‌ترین اثر سینمایی او «ابر بارانش گرفته» نگاهی داشتیم. شما را به خواندن این گفت‌وگو دعوت می‌کنیم:

ما با وجود سه فیلم بلند و البته تجربه ساخت چندین فیلم کوتاه در کارنامه شما، به نظر می‌رسد مخاطبان حالا دیگری می‌تواند بدون دیدن اسم شما و فقط از حال و هوای فیلم، کارگردانش را حدس بزنند. ابر بارانش گرفته» هم از این قاعده مستثنا نیست. کمی زمان برد تا ساخت فیلم جدید را آغاز کنید. چرا؟

سال ۹۴ «یک شهروند کاملا معمولی» را ساختم که متأسفانه از سوی نیروی انتظامی توقیف شد و تا به امروز اجازه نمایش پیدا نکرده است. البته به شرط اعمال حذفیاتی امکان نمایش وجود داشت که من نپذیرفتم.

ما دقیقا صحبت از حذف کدام بخش‌ها بود؟ خیلی شفاف صحبت نشد اما آنچه مطرح شد، این بود که چهره پلیس در فیلم بد نشان داده شده است. گویا به نظر آنها پلیس فیلم، نشانه‌ای از چیزهای دیگر در جامعه بوده است. من حذفیات را نپذیرفتم چراکه آن را نمی‌دیدم و اصلا این‌گونه فکر نمی‌کردم و نمی‌کنم. جدا از فیلم «پرویز» که واقع رویکردی را دنبال می‌کرد و محصول واکنش برداشت‌های سیاسی شد و نقدهای جریان راست افراطی به راه افتاد و حرف‌های تندی علیه فیلم – به عنوان یک فیلم سیاسی – زده شد که واکنش نیروی انتظامی را برانگیخت و فیلم به مشکل خورد. من که فیلم خردم و فیلم فیلم‌سازان هم‌فکرم را آن هم با سرمایه شخصی تهیه می‌کنم، نمی‌توانستم راهی را طی کنم که مشکل‌ساز شود. از این رو، این ذهنیت درباره من و فیلم‌ام اشتباه بود. فراهم‌کردن شرایط ساخت فیلم جدید با همه مواردی که اشاره کردم، برای من ساده نبود. چند داستان را دست گردتم و اولویت‌بندی کردم که کدام‌یک درودتر ساخته شود و بتوانم سرمایه‌گذار برای فیلم پیدا کنم و از پس ساختش بربیایم. تا اینکه دو سال پیش به طرحی رسیدیم که برگرفته از یک خبر بود، اینکه در بیمارستانی، بیماران لاعلاجی که به دلایل پزشکی، دیگر امید به ادامه حیات‌شان نبود – برخی پرستاران – کمک می‌کردند تا زودتر از دنیا بروند. مواردی مثل مرگ مغزی از جمله این اتفاقات بود. این‌موضوع ذهنم را درگیر کرد و به نوشتن این داستان منجر شد. در طرح اولیه قصه دو خواهر دوقلو – یکی پرستار و دیگری با شغلی دیگر – با

هم، این کار را انجام می‌دادند. این طرح تغییر کرد و از یکی از دوستانم یعنی «آرمان خوانساری» که در ساخت فیلم کوتاه فعال و البته نویسنده خوبی هم هست، دعوت کردم روی داستان کار کنیم. در نهایت به نسخه‌ای رسیدیم که از نظر من کامل بود و ساخت فیلم را شروع کردیم. ساخت فیلمی درباره مرگ، امید، ایمان و معجزه چالشی بزرگ بود؛ این هم وقتی می‌خواهید از منظری انسانی به این مضامین نگاه کنید. همه ما هر اتفاقی می‌افتد، به نشانه‌ها امیدواریم تا فکر کنیم شرایط بهتر خواهد شد. می‌دانستم ساخت این فیلم دشوار است و نمایش مفاهیم ذهنی که اوهام و خیال نیستند، واقعیت هستند و البته عجیب، کاری سخت و پیچیده است.

«ابر بارانش گرفته» در ۲۲ روز و با بودجه بسیار کم ساخته شد. فیلم آسانی نبود، دکورها باید ساخته می‌شد. همه تلاشمان را کردیم در مدل خودش، فیلم باشکوه و بزرگی بسازیم اما محدودیت‌ها همچنان ما را احاطه کرده بود و صد درصد چیزی که می‌خواستیم اجرا نشد. باید بین نساختن و سخت‌ساختن انتخاب می‌کردیم و من سخت‌ساختن را انتخاب کردم. برای همین حتما نقدها و خرده‌هایی به فیلم‌ها ما هست. علی‌ای حال، می‌دانم بیننده جدی و تماشاگر حرفه‌ای آگاه به مسائل سینمای مستقل، متوجه می‌شود این فیلم در چه شرایطی ساخته شده است و باید تصمیمی گرفته می‌شد. فکر ما می‌بخشد. من فیلم «ابر بارانش گرفته» را در راستای «یک شهروند کاملا معمولی» و «پرویز» می‌بینم. فقط کمی لحنش عوض شده است. نخستین نمایش فیلم در جشنواره فیلم فجر است؛ جشنواره‌ای که پر از حاشیه است اما این هم‌زمانی دست من نبود و باید تصمیمی گرفته می‌شد. فکر می‌کنم در جشنواره فیلم فجر تماشاگرانی حضور دارند که احتمالا با صبغه فکری ما آشنا هستند و اینکه فیلمی از من یا دوستان هم‌فکرم را تماشا کنند، گزینش می‌کنند. طبیعی است مخاطبان این فیلم، تماشاگران فیلم‌های کمدی یا فیلم‌های دیگر نخواهند بود.

ما ابر بارانش گرفته» هم مثل سه فیلم پیشین شما روایتگر داستان آدم‌های تک‌افتاده و شخصیت‌محور است که مخاطب با زندگی و حال‌وهوایشان همراه می‌شود. دلیل این شکل قصه‌گویی از سمت شما چیست؟

من اهل ادبیات و نقاشی‌ام و علاقه‌مند به هنرهای فردی. در پس این حرفه شلوغ، آدم گوشه‌گیر و آرامی هستم و علاقه شخصی من به این خلوت است. بنابراین اغلب فیلم‌های شخصیت‌محور را به حادثه‌محور ترجیح می‌دهم.



عکس: فرزانه قاسمی، هنر آنلاین

گفت‌وگو با مجید بزرگر

قصه تنهایی آدم‌ها

هر چهار فیلمی که ساختمام یک شخصیت مرکزی دارد که همیشه هم کسانی دور و برش هستند. سینا در«فصل باران‌های موسمی»، پرویز در «پرویز» و آقای صفری در «یک شهروند کاملا معمولی»، تریلوزی سه مرد از سه نسل هستند. در فیلم‌نامه «ابر بارانش گرفته» شخصیتی داریم که با او همراه می‌شویم و فراز و فرودهایی از زندگی‌اش را می‌بینیم. خیره‌شدن به آدم‌های ساده و معمولی از علایق من است. آدم‌های معمولی‌ای که به دلیل اتفاقاتی که برای‌شان می‌افتد، تصمیم دیگری می‌گیرند. دقیقا مثل آدم‌هایی که هر روز اطرافمان می‌بینیم. هر کدام از ما به ناگاه یا در بزنگاه یک موقعیت عصبی – روانی ممکن است تصمیمات عجیبی بگیریم. سعی نمی‌کنم قهرمان‌های عجیب‌وغریبی پیدا کنم، بلکه سعی می‌کنم درباره آدم‌های ساده بنویسم که احتمالا از علاقه من به تنهایی آدم‌ها ناشی می‌شود؛ همه آدم‌های فیلم‌های من آدم‌های تنهایی هستند. نه به عنوان یک ویژگی بیمارگونه بلکه به‌مثابه یک خصوصیه خودانتخاب‌شده. از مدت‌ها پیش، مدلی از رئالیسم در سینما باب شده است که تعریف سینمای اجتماعی را یک می‌کشد. من به آن نقد دارم. به نظر از مدلی از سینمای اجتماعی شخصیت‌محور یا حادثه‌محور اشباع شده‌ایم؛ موضوعی عجیب یا موقعیت‌خصوصی را انتخاب می‌کنیم و به فرض اینکه این موضوع به اندازه کافی کشش دارد و می‌تواند جذاب باشد، بیشتر و بیشتر می‌سازیم. البته به نظر این اشباع‌شدگی با حضور نسل جدیدی از فیلم‌سازان در حال رفع‌شدن است. معتقدم در بسیاری از جشنواره‌های خارجی، فیلم‌سازی مهم‌تر از دادن بیانیه سیاسی است. برگردم به پرسش شما درباره علاقه‌ام به شخصیت‌محوربودن

قصه‌هایم. باید به نکته دیگری اشاره کنم و آن انتخاب بازیگرانی است که بُعد دیگری به شخصیت می‌دهند. در همه تجربه‌های سینمایی‌ام سعی کرده‌ام از بازیگران کمترشناخته‌شده استفاده کنم. به نظر اگر برخلاف این‌ین بود، قطعا تأثیرگذاری لازم را نداشتند. اگر نقش پرویز را هر بازیگر حرفه‌ای دیگری بازی می‌کرد، تأثیری را که این فیلم روی مخاطب داشت، نمی‌گذاشت. لئون هفتون و نازنین احمدی که در«ابر بارانش گرفته» ایفای نقش می‌کنند، بازیگر حرفه‌ای تئاتر هستند و بازیگران دیگری که در فیلم‌هایم ایفای نقش کردند، سرشناس نیستند. فکر می‌کنم شهرت بازیگران، برای فیلم‌های من اتفاق خوبی نیست.

حضور بازیگران کمترشناخته‌شده را ترجیح می‌دهم و این ریسک را می‌پذیرم؛ چراکه عمیقا معتقدم مخاطب از بازیگران شناخته‌شده ذهنیتی

به همراه دارد و شمایی از پیش تعریف‌شده در ذهن تماشاگر به جا می‌گذارند که حتی این شمایل تعریف‌شده در ذهن خود بازیگران هم کلیشه و منجمد شده است. مثلا از برخی از آنها وقتی می‌خواهی طور دیگری راه بروند یا بخندند یا حتی حرف بزنند همه چیز مصنوعی می‌شود. واقعیت این است که من در فیلم‌سازی اساسا سخت و خودرأی هستم. تقریبا همه عوامل باید به من توجه کنند. این به این معنی نیست که هیچ همفکری‌ای صورت نمی‌گیرد. ما در پیش‌تولید، جلساتی طولانی داریم و به‌ویژه با طراح صحنه و فیلم‌بردار به نوعی توافق نهایی می‌رسیم. پیش‌تولید فیلم‌های من معمولا طولانی است. سعی می‌کنم با گروه به یک سلیقه مشترک برسم اما وقتی کار کلید می‌خورد، حرف اول و آخر را من می‌زنم. چرا که فکر می‌کنم احتمالا احاطه من به فیلم‌نامه و کاری که انجام می‌شود بیشتر از اعضای گروه است.

امسال دو فیلم در جشنواره دارید؛ یکی به عنوان کارگردان و دیگری تهیه‌کننده که هر دو به‌صورت مستقل ساخته شده است. فیلم‌سازی در این مسیر سخت نیست؟

شرایط سینمای مستقل، چه آثاری که خارج از سفارش‌ها ساخته می‌شوند و چه با استقلال کامل در بودجه سخت شده، روزبه‌روز هم سخت‌تر می‌شود. سال پیش که در جشنواره فیلم می‌دیدم، حتی یک فیلم از این سینما در دوره پیش نبود. یکی، دو نمونه‌ای که بود سعی کرده بودند از طریق استفاده از بازیگران سرشناس و حرفه‌ای این موازنه را به وجود بیاورند که به نظر کاملا اشتباه بود. به هر حال، از طرفی پول‌هایی که از بخش خصوصی وارد می‌شود و سفارش‌هایی که نهادها و ارگان‌ها حتی بنیاد سینمایی فارابی دارند، تنها در مسیر بازارند. سینمای مستقل، هنری و فیلم تجربه‌گرا روزبه‌روز تهاتر و تحیف‌تر می‌شود. کار برای امثال من مدام سخت‌تر می‌شود. من امسال دو فیلم در جشنواره دارم؛ هم به عنوان کارگردان و هم تهیه‌کننده. هر دو فیلم در شرایط سختی ساخته شده‌اند. از نظر تأمین بودجه سخت است، والا که در تولیدشان به ما خوش گذشت؛ به این دلیل که طبق معیارها و اصولمان کار کردیم. شکل متفاوتی از دکوپاژ، بازی‌گرفتن، روایت و... را در این فیلم‌ها تجربه کردیم و لذت بردیم. می‌هاکردن شرایط فیلم‌سازی برای ما سخت است و برای همین، هر چند سال یک بار می‌توانیم فیلم بسازیم. در یک چشم‌انداز تاریخی البته این سینما همیشه تنها بوده است؛ اینکه تصمیم‌گیری در این مسیر بمانی باید تبعات آن را هم بپذیری که ما پذیرفته‌ایم. بابت ساخت این فیلم‌ها من‌تی بر سر کسی نداریم. وقتی که پرفروش‌ترین فیلم ما ۳۰ میلیارد تومان فروش می‌کند و بهای بلیت ۱۵ هزار تومان است، یعنی دو میلیون نفر تماشاگر این فیلم بوده‌اند. دو میلیون نفر در مقایسه با جمعیت ۸۰ میلیونی ایران عدد بزرگی نیست. آنها برای رونق سینما تلاش می‌کنند و قابل تحسین‌اند، نکته اینجاست: همه تماشاگران باقوله سینما به تماشای فروش‌ترین فیلم‌ها هم نرفته‌اند. طبقه متوسط و جامعه‌ای تحصیل‌کرده که اتفاقا نیازه‌ای متنوعی دارند، سینما نمی‌روند. شاید بخش کوچکی از آن سلیقه و طبقه در شرایط نرمال تماشاگران این فیلم‌ها باشند. گروهی هستند که از این تجربه‌گرایی استقبال می‌کنند و حتی ممکن است لزوما همه فیلم‌های ما را دوست نداشته باشند، اما بدشان نمی‌آید از سینمای مرسوم فاصله بگیرند. آنچه ما به عنوان مخاطب می‌شناسیم، لزوما همه سینمادوستان نیستند. ما امیدواریم بخشی از این گروه را به سینما بیاوریم.

زیر آسمان فیروزه‌ای

محدودیت صفر

برای مستند «جایی برای فرشته‌ها نیست»

علی رزاقی‌بهار، منتقد سینما

● ممکن است دیدن فیلمی خوب همیشه لذت‌بخش‌تر از تماشای مستندی خوب باشد. شاید برای من این‌طور است و هیچ‌وقت نسبت به تماشای مستند آن هم در سینما حس خوبی نداشتم؛ مگر مستندی سیاسی-اجتماعی یا مستندی درباره شخصیت‌های تاریخی به شرط رعایت انصاف و توجه به همه زوایای زندگی آنها. اما برای اولین بار در سینما به تماشای مستندی نشستم که بر اساس تعارف و رودربایستی با عوامل آن و رعایت ادب و احترام، باید می‌رفتم و می‌دیدم. تقریبا مطمئن بودم مستند «جایی برای فرشته‌ها نیست» سام کلانتری با توجه به موضوع دختران اسکیت‌هاکی که چندان جذاب نیست یا دست‌کم برای من که هیچ علاقه‌ای به هاکی ندارم، جذاب نیست. با این حال، مستند شروع می‌شود و پیش می‌رود و به آخر می‌رسد؛ برخلاف آنچه من فکر و احساس می‌کردم. در همه زمان مستند هیچ پلک نزدم و به‌قدری لذت بردم که دوست نداشتم به پایان برسد. همه چیز کنار هم جفت‌وجور بود؛ ضرباهنگ داستانی از ناامیدی تا امید و به تعبیری، سفر قهرمانی دختران هاکی‌باز با همه محدودیت‌ها و مشکلات مالی و اجتماعی پیش‌رو در حالی‌که احساس می‌کنید ما هم در این سفر حضور داریم و انگار روایت زندگی خودمان است؛ وقتی هرگز چوب هاکی را هم به دست نگرفته‌ایم. مفاهیم روان‌شناسانه به‌قدری در لایه‌لای داستان وجود دارد که دائم درگیر رویدادها می‌شوید و برای موفقیت دختران ایران خدا می‌کنید. داستان دختران اسکیت هاکی ایران، داستان زندگی آنها در سفر قهرمانی است و نه سفری برای قهرمانی تیم هاکی؛ بل سفر قهرمانی درونی آنها و صفرکردن محدودیت‌های زندگی‌شان؛ محدودیت‌هایی که بسیاری از زنان در جامعه ما با آن درگیرند؛ محدودیت‌هایی که میلیون‌ها نفر در کره خاکی در وجودشان احساس می‌کنند، اما آن را نمی‌شناسند و نتوانسته‌اند این مشکلات را به صفر برسانند؛ هزاران استعداد، هزاران رؤیا و هزاران تلاشی که هرگز به موفقیت منجر نمی‌شوند.

«جایی برای فرشته‌ها نیست» تصویری از مبارزه برای زندگی با همه محدودیت‌هاست. اثر می‌گوید برای پیروزی نباید فرشته باشید، باید بجنگید و سخت تلاش کنید، باید خودتان را بشناسید و اعتماد به نفس داشته باشید و به استقبال مشکلات و محدودیت‌ها بروید. مستندی که بارها و بارها با دیدش بعضی می‌تایید، تاسف می‌خورید، مصمم می‌شوید و به تعبیر کاوه صدقی، مدیر تیم بچه‌های اسکیت هاکی ایران، در کتاب خودش «سفر به نمر»، واقعیتی که باید از رؤیاهایمان بسازیم.

«قصه دختران فروغ» زهرا راد: وقتی قرار است ساخت مستندی را شروع کنی، کنار تحقیقات باید کمی هم بخت بارت باشد تا داستانت به سرانجامی برسد که مخاطب را غافلگیر کنی و «خاطره حناچی» این فرصت و اقبال را داشته که وقتی تصمیم می‌گیرد «قصه دختران فروغ» را روایت کند، با موضوعی خاص رو به‌رو شود که ارزش هفت سال بردباری را داشته باشد. مستند «قصه دختران فروغ» درباره اشتباهات کوچکی است که زندگی‌ها را نابود می‌کند؛ چرخه‌های غلطی که یکی بعد از دیگری حرکت و زندگی‌ها را له و ازورده می‌کنند؛ تصمیم غلط یک نیکوکار، تصمیم غلط یک دکتر، تصمیم غلط یک انسان، یک فرزند، یک همسر و... خطاهای انسانی... تولید

مستند «قصه دختران فروغ» از سال ۹۱ آغاز شده و تا ۹۷ ادامه داشته است. در این مدت داستان از زوجی نیکوکار آغاز می‌شود که خانه‌ای را برای نگهداری از بچه‌های بدسرپرست و بی‌سرپرست راه انداخته‌اند اما رفته‌رفته داستان ادامه پیدا می‌کند و از زوی این زوج عبور کرده و می‌رسد به بچه‌هایی که ناگزیر به زندگی در این خانه شده‌اند. زندگی بی‌رحمانه ادامه دارد و من بیننده هر لحظه دلم می‌خواهد جلوی این چرخه را بگیرم. در هر اشتباهی می‌میرم و زنده می‌شوم، وقتی می‌بینم زندگی‌های پیش‌رو چطور به تکرار گذشته محکوم می‌شوند. مستند «قصه دختران فروغ» از آن مستندهای محضی است که ببینند، افسوس می‌خورد چرا نتوانسته دیگران را همراه خود به دیدن این تصاویر ناخوشایند بکشاند. شاید نگران شود که دوستی ازرده شود، اما بایقین حال او قبیل و بعد از دین این مستند متفاوت خواهد بود. یکی از درخشان‌ترین لحظات این مستند جایی است که آقا و خانم نیکوکار اعتراف می‌کنند اشتباه کرده‌اند؛ اشتباهی که بیننده در همان لحظات وقوع بر آن اشراق و اشعار داشته است. باز هم بیننده درک می‌کند آقای دکتر زندگی را بازی می‌سازد؛ شرط‌نح رایانه‌ای می‌بند که هر لحظه‌ای می‌تواند متوقف شود یا به باختی بینجامد و در نهایت بازی دیگری آغاز شود بی‌آنکه آب از آب تکان بخورد. بعید می‌دانم هیچ پاداش یا جایزه‌ای بتواند «خاطره حناچی» را از زنجی که حدود یک دهه از زندگی‌اش را به خود اختصاص داده است، رها کند؛ شاید باید به احترام رنج او فقط بایستیم و سکوت کنیم.